

از شهید رجائی تا رحیم مشائی

داریوش سجادی

مخالفت با انتصاب رحیم مشائی به سمت معاون اولی محمود احمدی نژاد خواسته یا ناخواسته تداعی به ذهن‌کننده مخالفت هائی است که در بهمن 58 بر سر کیستی نخست وزیر بین ابولحسن بنی صدر و مجلس شورای ملی بروز کرد. مخالفت هائی که بعد از کشمکش بر سر آقایان احمد سلامتیان و مرحوم حاج احمد خمینی، نهایتاً با پذیرش از سر کراهت بنی صدر با معرفی مرحوم محمد علی رجائی ظاهراً پایان یافت. مصالحه ای که بدلیل صوری بودن نتوانست دوام چندانی بیاورد و نهایتاً با عزل نخستین رئیس جمهور ایران در خرداد 60 پرونده مجادلات بین بنی صدر با حزب جمهوری اسلامی با هزینه ای سنگین بنفع جناح حزب الله مختومه شد. اگر بتوان دلیل سخت سری و تمامیت خواهی و جنگ قدرت بنی صدر در مقابل مخالفانش را به حساب غرور و اعتماد بنفس نشات گرفته از کسب آرای 76 درصدی وی در آن تاریخ بگذاریم در آن صورت می توان پند حکیمانه بنیان گذار جمهوری اسلامی در مراسم تنفیذ بنی صدر را به حساب دوربینی حاذقانه ایشان گذاشت آنجا که خطاب به نخستین رئیس جمهور ایران اظهار داشت:

«من از آقای بنی صدر می خواهم که ما بین قبل از ریاست جمهور و بعد از ریاست جمهور در اخلاق روحی شان تفاوتی نباشد. تفاوت بودن دلیل بر ضعف نفس است... و من از همه کسانی که در مقامی هستند، چه مقام های کشوری و چه مقام های لشکری می خواهم که به مقامات خودشان مغرور نباشند، و در راه اعتلای اسلام و اعتلای ملت مسلمان و اعتلای کشور ایران کوشا باشند»

بر همین اساس تعمد و بلکه لجابت محمود احمدی نژاد در انتصاب رحیم مشائی به سمت معاون اول خود را می توان جنگ قدرتی ناشی از غرور و اعتماد بنفس ایشان از ناحیه برخورداری از آرای 64 درصدی اعلام شده وی در انتخابات 22 خرداد تلقی کرد. جنگ قدرتی که زیر سوال برنده این بخش از اظهارات قبل از انتخابات احمدی نژاد در توصیف قدرت طلبی مخالفانش در عرصه انتخابات بود:

«چه خبره شده؟ چیه درون این ساختمان سفیدی (ریاست جمهوری) که ما توش هستیم؟ ما که هنوز هر چه گشتیم اون تو چیزی پیدا نکردیم که کسی به خاطر رسیدن به آنجا همه اخلاق زیر پا بگذارد»

طبعاً هر کس دیگری نیز که توفیق آن را پیدا می کرد تا در انتخابات ریاست جمهوری از مجموع 42 میلیون رای شهروندان یک تنه کسب کننده 24 میلیون از این آرا بنفع خود باشد، اکنون می توانست تا آن اندازه اعتماد بنفس داشته باشد تا علی رغم وقوف بر مخالفت کسر بزرگ و قابل اعتنائی از اصحاب قدرت در ایران با انتصاب رحیم مشائی، بدون پروا دست به چنین تکروری بزند.

هر چند احمدی نژاد بعداً مجبور شد تا با علنی شدن نامه مخالفت رهبری، کرها تن به نماندن مشائی در کرسی معاون اولی خود دهد اما شکل موافقت اش با این «تصمیم تحمیلی» بویژه انتصاب معنادار مشائی در سمتی بالاتر (ریاست دفتر ریاست جمهوری) و دهان کجی اش به رهبری با عزل دو وزیر ارشاد و اطلاعاتی که بر اساس یک سنت نانوشته در جمهوری اسلامی در کنار وزرای خارجه و کشور، وزرای مورد تائید رهبری قلمداد می شوند، جملگی مؤید آن است که احمدی نژاد به زبان بی زبانی به آیت الله خامنه ای پیغام داده که:

ما رئیس جمهور شمائیم یا رئیس جمهور قبله عالم؟! این نکته از آن جهت حائز اهمیت است که بنا به گفته رسول منتجب نیا (قائم مقام حزب اعتماد ملی) ایشان خود را رئیس جمهور امام زمان می داند!

فهم غرور و اعتماد بنفس مکتسبه احمدی نژاد از ناحیه آرای 64 درصدی اش در موقعیت تداوم پافشاری اصلاح طلبان بر اعمال تقلب در شمارش آرای انتخابات 22 خرداد تنها در صورتی معنادار است که بتوان به حجتی بر صحت آرای 24 میلیونی وی رسید. یگانه حجت قابل دسترس و استناد احمدی نژاد جهت اثبات سلامت آرای مکتسبه اش تن دادن وی به ماهیت آرای خاموشی است که بنفع وی وارد صندوق آرا شده. این بدان معناست که احمدی نژاد در انتخابات 22 خرداد با حفظ سقف آرای 17 میلیونی دور نخست ریاست جمهوری اش اینک و در دور دوم توفیق آن را داشته تا از مجموع ده میلیون آرای خاموش و به حرکت درآمده جامعه شهروندی ایران لاقلاً 7 میلیون از این آرا را بنفع خود وارد صندوق کند.

لیکن وی برای اثبات چنین فرآیندی ملزم به پاسخگویی به این پرسش است که: **آرای خاموش که عمدتاً تعلق به شهروندانی دارد که بعضاً از موضعی نارقیقانه و بلکه خصمانه با کلیت جمهوری اسلامی برخوردارند تحت چه فرآیندی حاضر خواهند شد تا ضمن پذیرش شرکت در انتخابات آرای خود را در سبد احمدی نژادی بریزند که بارها خود را فرزند خلف انقلاب و نظام و رهبری جمهوری اسلامی اعلام کرده؟**

یگانه پاسخ قابل فهم به چنین پرسشی را باید از دل مناظره شامگاه چهارشنبه 13 خرداد 88 جستجو کرد که احمدی نژاد توفیق آن را یافت تا در مناظره با میرحسین موسوی ضمن گذشتن از وی، رقیب اصلی و پشت پرده خود در انتخابات را هاشمی رفسنجانی معرفی کند که درست یا غلط نزد مالکان آرای خاموش نماد و مظهر تمامیت جمهوری اسلامی است که در عمق کراهت و ادبار ایشان قرار دارد.

بر این اساس احمدی نژاد در آن مناظره موفق شده تا با زیر سوال بردن کلیت 30 سال گذشته جمهوری اسلامی خود را در منظر آرای خاموش در نقطه مقابل نظامی تعریف کند که جمیع ایشان بر یک نقطه اشتراک نظر دارند و آن ادبار به جمهوری اسلامی است. در چنین حالتی این امری دور از ذهن نیست که احمدی نژاد خواسته یا ناخواسته توانسته از دل آن مناظره ضمن تهییج آرای خاموش و وقوف بر ضعف بنیه سیاسی و فهم سطحی و عوامانه حاملان آن آرا از مناسبات جهان سیاست، جهتگیری آرای خاموش را در حد فاصل «کراهت از احمدی نژاد» و «نفرت از جمهوری اسلامی» بنفع خود به حرکت در آورد. بر این اساس احتمال اصالت آرای 24 میلیونی احمدی نژاد می تواند احتمالی دور از ذهن نباشد. اما همه مشکل احمدی نژاد از آنجائی آغاز شد که با بالا گرفتن ادعای تقلب در فردای اعلام نتایج انتخابات، رهبری نظام در خطبه های نماز جمعه 29 خرداد تمام قد بنفع احمدی نژاد و صحت نتایج انتخابات وارد مناظره شد.

هر چند اصلاح طلبان از کلیت اظهارات جانبدارانه آیت الله خامنه ای از احمدی نژاد در آن نماز جمعه دلچرکین شدند و هر چند سهم دلچرکینی از رهبری نزد هاشمی رفسنجانی با اعلام نزدیک تر بودن افکار احمدی نژاد نسبت به هاشمی نزد رهبر می توانست بیشتر هم باشد. اما این بدان معنا نیست که احمدی نژاد نیز با خرسندی از نوع و ماهیت دفاع آیت الله خامنه ای از نتایج انتخابات، از آن نماز جمعه خارج شد.

باز خورد بستن پرونده انتخابات از طریق قطعی فرض کردن نتیجه انتخابات در نماز جمعه 29 خرداد ولو آنکه با تعارفات و توصیه های رهبری مبنی بر پی گیری دقیق شورای نگهبان از شکایات اصلاح طلبان همراه بود، نزد احمدی نژاد افاده معنای مصادره خود و آرای 24 میلیونی اش توسط رهبری را داشت.

هضم چنین مصادره ای از آن جهت برای احمدی نژاد سخت بود که اینک و برخلاف گذشته قبل از آنکه بتواند خود را رئیس جمهور امام زمان بداند، باید خود و ریاست جمهوری و آرای 24 میلیونی اش را ذیل مدیون بودن به رهبری معنا کرده و اقتدار رهبری بر خود را طی 4 سال آینده برسمیت بشناسد.

طبعاً هضم چنین «مصادره شدنی» در نقطه مقابل با روحیه جسور و طبع سرکشانه احمدی نژاد قرار می گرفت و بر همین اساس می توان انتصاب رحیم مشائی به سمت معاون اولی ریاست جمهوری را بدیهی ترین و قابل فهم ترین رفتار احمدی نژاد برای اثبات استقلال شخصیت اش در مقابل رهبری نظام معنا کرد.

علی رغم این بعد از اظهارات آیت الله خامنه ای که رقابت نامزدهای ریاست جمهوری را رقابتی درون خانوادگی اعلام کرد که گاهی ممکن است این رقابت داخل خانواده به عصبانیت نیز کشیده شود، احمدی نژاد نشان داد آنقدر فراست دارد تا بعد از بالا گرفتن مخالفت ها نسبت به چنان

انتصاب و چنان بی اعتنائی به رهبر، متوجه شود اصل مراسم تنفیذ دور دوم ریاست جمهوری اش به خطر افتاده و به همین منظور یکبارہ متوجه شد و لازم دید دیگران را نیز متوجه کند که:

«در روزهای اخیر عده ای با خیال خام خود به تکاپو افتادند تا رابطه دولت و رهبر عزیز انقلاب را خدشه‌دار جلوه دهند و با جار و جنجال، جدایی و فاصله بین دولت و رهبری را القاء کنند در حالی که آنان نمی‌دانند که نوع رابطه ما با مقام معظم رهبری فراتر از قالب‌های سیاسی و اداری است و از جنس محبت، اعتقادی و پدر پسری است»

فراستی که پیش از احمدی نژاد، در واکنشی مشابه از سوی هاشمی رفسنجانی نیز ملاحظه شد و در فردای اوج گرفتن اعتراض‌ها نسبت به «خطبه‌های نماز جمعه هاشمی در 26 تیر ماه» و بالا گرفتن ادعاهای عدم متابعت هاشمی از رهبری نظام و شائبه جنگ قدرت ایشان با آیت الله خامنه‌ای وی را نیز به این صرافت انداخت تا به یاد بیاورد و به دیگران نیز یادآوری کند که:

«با سابقه ۵۰ ساله دوستی خود با رهبری معظم انقلاب و شناخت کامل از ایشان در مقاطع مختلف مبارزه، پیروزی و تداوم انقلاب اسلامی ایشان را شخصیتی نواندیش و پیشرو در مسائل مختلف می‌دانم و تبلیغ رسانه‌های خارجی مبنی بر القای جنگ قدرت در سطوح بالای نظام، انصافاً ظلمی بزرگ و ناحق در مورد انقلاب اسلامی است»

علی ایحال در بازه زمانی انتصاب تا انزال رحیم‌مثنائی یک نکته معنادار کاملاً مغفول ماند و آن چرائی اصرار و شتاب محمود احمدی نژاد در انتصاب معاون اول خود قبل از رسمیت یافتن دور دوم ریاست جمهوری اش بعد از مراسم تنفیذ و تحلیف بود.

طبیعتاً و قانوناً احمدی نژاد نمی‌توانست تا قبل از آغاز به کار رسمی دور دوم ریاست جمهوری اش، رسماً امضاکننده حکم انتصابی برای کیستی معاون اول خود در کاخ ریاست جمهوری باشد. اما اصرار و عجله وی در معرفی شتابزده مثنائی می‌تواند دال بر نگرانی وی از خالی ماندن این پست و رسیدن توصیه‌ها و بلکه امریه‌ها و تحمیل فردی بیرون از حلقه معتمدان احمدی نژاد برای اشغال صندلی معاون اولی باشد.

انتخاب مثنائی نیز انتخاب معناداری از جانب احمدی نژاد بود و در مقام مقایسه می‌توان معاون اولی مثنائی را با انتصاب معاون اولی «جوزف بایدن» توسط باراک اوباما هم تراز دانست. از آنجا که برجسته‌ترین اشتها «بایدن» موضع محکم و همیشگی وی در کنگره آمریکا بر سیاست مذاکره با ایران بود نخستین بازخورد معرفی وی به عنوان معاون اول اوباما در کردیدورهای سیاسی، چراغ سبز به ایران مبنی بر جدی بودن اوباما برای مذاکره با ایران معنا شد. بر همین قیاس شتاب احمدی نژاد در انتصاب فردی به سمت معاون اولی خود که از بابت رویکرد متسامحانه و آغوش گشایانه اش نسبت به مردم اسرائیل و ایضاً آمریکا اشتها داشت، می‌تواند پاسخ مثبت احمدی نژاد به چشمک اوباما معنا گردد.

در این صورت از مجموعه «غائله مثنائی» باید چنین فرض کرد که احمدی نژاد سهم عمده‌ای از فعالیت‌های دور دوم ریاست جمهوری اش را تخصیص به حل مسئله 30 ساله ایران و آمریکا داده و در این رویکرد می‌کوشد ابتکار عمل را بیرون از دایره قدرت رهبری ایران شخصاً و از طریق تیم و مردان مورد اعتماد خود به عهده گیرد. (1) بر همین مبنا چرائی تاسف جان بولتون از برکناری مثنائی تا حدود زیادی قابل فهم خواهد بود.

اصرار احمدی نژاد بر چینش مردان مورد اعتمادش در حوزه سیاست خارجی، بیرون از تیررس مجلس و حوزه نفوذ رهبری از آن رو می‌تواند قابل فهم باشد که پیشتر جمیع آن حوزه‌ها در اختیار رهبری نظام قرار گرفته و آیت الله خامنه‌ای از طریق انحصار این مجاری، ابتکار عمل در حوزه پراهمیت تعامل با آمریکا را از دسترس رقابت‌های سیاسی جناح‌های داخلی ایران مصون نگاه داشته.

احمدی نژاد در راستای تأمین و تحقق اهدافش در حوزه مناسبات با آمریکا نه می‌تواند بر روی وزیر خارجه اش حساب کند چرا که از ابتدای تاسیس جمهوری اسلامی، وزارت خارجه در حوزه تیول رهبری نظام تعریف شده و نه در نمایندگی ایران در نیویورک به عنوان درب و کردیدور اصلی مذاکره با آمریکائی‌ها، نفوذ و اعتباری دارد. نمایندگی در دفتر سازمان ملل نیز از جمله مناصبی است که بصورت سنتی نانوشته مستلزم کسب نظر مساعد رهبری نظام است. لذا نه متکی و نه خزاعی معتمدان قابل وثوقی برای احمدی نژاد در حوزه تعامل با آمریکا محسوب نمی‌شوند. با توجه به انسداد کلیه مجاری خارجی ارتباط احمدی نژاد با آمریکا از طرف آیت الله خامنه‌ای، اکنون اهتمام احمدی نژاد در ایجاد «کابینه‌ای در سایه» با تکیه بر معتمدین قابل وثوق اش قابل فهم خواهد بود.

بر همین اساس مثنائی را می‌توان انتخاب نخست احمدی نژاد در ایجاد حلقه معتمدین وی در حوزه سیاست خارجی تلقی کرد. حلقه‌ای که اضلاع! دیگر آن را از طریق ایجاد سمت خلق

الساعه «دستيار ارشد رئيس جمهور» و محول كردن آن به مجتبی ثمره هاشمی و انتصاب حمید مولانا بسمت مشاور بین الملل خود تکمیل شده است.

علی رغم همه چالش های غائله «انتصاب تا انعزال مشائی» احمدی نژاد با اعلام متابعت اش از رهبری از طریق اعلام رابطه پدر و فرزندى بین خود و ایشان پرونده معاون اولی مشاعی را به شکلی مختومه کرد تا اثبات کند زیرک تر از بنی صدر بوده تا قاعده بازی را در ابتدای دور دوم ریاست جمهوری اش بر علیه خود برهم زند.

10/مرداد/88

dariushsajjadi@yahoo.com

www.sokhan.info

+++++

برچیده تبرستان از: سخن

<http://www.sokhan.info/Farsi.html>